

رفع شبهه

بعضی تصور کرده اند که تمسک بآیه لو كان فيها الهة الا الله واستدلال بآیات نظایر آن در قبال مشرکین و کفار و علیه هر کس که بوجود خداوند شك دارد درست نیست و میگویند استدلال بآیات قرآن فرع اعتقاد بقرآن و شناختن خداست و اگر در اینحال برای اثبات مدعا بآیه مزبوره و نظایر آن استناد شود دلیل ما عین مدعای ما خواهد بود که مصادره بمطلوب است . چنانچه خوب دقت کنیم این اشکال در حقیقت متوجه بقرآن و خداهم هست زیرا خدای در قرآن برای اثبات یگانگی خود بهم مشرکین و کفار آیه لو كان ... را فرموده و بر مردمی که عقیده بخدایان متعدد داشتند آنگونه که آیه شریفه حکایت دارد استدلال میفرماید پس اشکال مزبور بخداوند نیز توجه دارد و حال آنکه اشکال بی جایی است چه استناد بآیه لو كان ... و آیات نظایر آن که آیات ارشادی هستند نه بعنوانی است که آیات مزبوره از آیات قرآن بوده و نازل شده از طرف خداوند سبحان است بلکه استدلال بامر عقلی و دلیل خرد پذیر است که آیه مزبوره متضمن آن دلیل میباشد بنا بر این مانع نخواهیم بر کسیکه اعتقاد بخداوند

دهندند؟ همین نرون سابق الذکر و قتیکه امر کرد که پایتخت امپراطوری عظیم روم را آتش زنند ، خود بالای بلندی که مشرف بشهر بود ایستاد و شعله های آتش را با رضایت خاطر و آسایش وجدان تماشا میکرد و بساختن آهنگ موسیقی که زیر و بمش سوختن شهر را نشان میداد مشغول شد و این عمل را خدمت بفر و هنر میسرده بینطور که امر و زبسیاری از مبانی اخلاقی و مقدسات دینی ملل بعنوان خدمت بهتر! در حال سوختن است و عده آنرا می پسندند و منطبق بر وجدان خود میدانند.

اسکندر مقدونی آنوقت که دودهای طاقها و ایوانهای قصر باشکوه تخت جمشید بصورت ابرهای تیره از بالای سرش میگذاشت وجدان خود را از ارضی میدید.

نتیجه : از آنچه که گفته شد اینطور نتیجه میگیریم که وجدان محتاج بیک معلم و راهنمایی است که او را از اشتباهات و خبطها نجات دهد و آن راهنما عبارت از دین و دستورات الهی است وقتی وجدان قدرت دارد بشر را بشاهر ارام سعادت هدایت کند که تربیت شده دین باشد و عبارت واضحتر وجدان باید مستخدم دین باشد یعنی دین او را بمنزله قوه مجریه خود در راه خیر و کردار نیک استخدام کند . لامارتین شاعر و حکیم بزرگ فرانسه میگوید : وجدان بدون خدا نمیکند محکمه بدون قاضی است

قرآن ندارد وجود خدا و قرآن را بآیه قرآنی اثبات کنیم ولی میخواهیم بدلیل متغنی که قرآن بآن دلیل و نظایر آن در مقام اثبات خدا و یگانگی ذات اقدس او بر آمده استدلال نماییم مثلا متکلمین میگویند که آیه لو کان فیہما ... متضمن دلیل تمناع است بدین تقریر: اگر باخدای، خدای دیگری باشد باید هر دو، قدیم باشند و قدمت از اخص صفات است و اشتراك دو موجود در اخص صفات موجب تماثل است یعنی باید این دو موجود، مثل هم بوده و تماثل ایجاد میکند که هر دو، حی و عالم و قادر باشند و هر که توانای مطلق بود یقین میتواند اراده کاری کند که ضد کار قادر دیگری است مثلا اگر یکی از دو خدای قادر میرانیدن و فقیر کردن و ساکن کردن موجودی را اراده کند خدای قادر دوم میتواند نزنده کردن و بی نیاز نمودن و حرکت در آوردن همان موجود را اراده نماید و در این صورت با مراد و مقصود هر دو خدا در باره آموچود حاصل میشود یا نمیشود، در صورت اول مسلما حاصل شدن مقصود هر دو محال بوده و در صورت دوم نقض قدرت هر دو خواهد شد و هر گاه مقصود یکی از دو خدا عملی گردد خدائی که مقصودش بدون جهت منع عقلی واقع نشده نقض قدرتش میشود و همینکه نفی قدرت از او شود خدا نخواهد بود.

اگر اشکال شود که در صورت وجود دو خدا تمناع واقع نمیشود زیرا آنچه را که یکی از آنان قصد کند بر وفق حکمت بوده و خدای دیگر نیز همانرا قصد میشود پاسخ این است که گفتار ما در صحت تمناع بوده نه در وقوع آن و صحت تمناع کافیت است که یکی از آن دو را در قدرت منتهای قرار دهد و موجودی که قدرتش منتهای باشد خدا نیست.

این است، دلیل تمناع که متکلمین بنای استدلال خود را بر آن استوار کرده اند و ما در شماره ۲۰ این مجله گفتیم که با تمدد آله، بنحویکه در مجلس مقرر است هیچیک از آنها واجب الوجود لذاته نخواهد بود و هر گاه وجود واجب، ذاتی نبود ممکن هر چند هم بوجوب غیری واجب باشد صلاحیت علیت را برای آسمانها و زمین که ممکن هستند ندارد چه اگر ممکن را علت ممکن دیگر بدانیم دور یا تسلسل لازم می آید که از محالات عقلیه است پس با فرض عدم وجود واجب بالذات ممکنی هم وجود نداشت آسمانها و زمین وجود نمی یافت بنا بر این وجود آسمانها و زمین و عدم تباهی آنها نشان دهنده وجود بیهمتای واجب بالذات است. علماء علم بلاغت میگویند که کلام بلیغ آنست، بلفظ خود بر معنای لغوی دلالت کند و ترتیب آن در نطق بر حد و ترتیب معانی در ذهن بوده برای معانی لغوی دلالت دومی بر معانی مقصوده متکلم باشد و هر کلام بلیغ دارای الفاظ و دو گونه معانی است ۱- معانی لغوی که از آن تعبیر بمعانی اولیه میشود ۲- معانی مقصوده متکلم که آنرا معانی ثانویه مینامند و خواص و مزایائی که موجب فصاحت و بلاغت کلام میشود مربوط بمعانی اولیه بوده ربطی بمعانی ثانویه ندارد، معانی ثانویه معنای است پیش یا افتاده و هر کس چه فصیح یا غیر فصیح و عالم یا جاهل و شهری یا دهانی باشد آن معانی را میفهمد.

مادر شماره پیش گفتیم که نارسائی افکار عرب بقدری بود که آنان نتوانستند تشبیهی دهند، ساختهای از چوب و سنگ و فلز ممکن نیست خدا و مدبر امور جهان باشد، آنان که افکارشان باینجه نارسا است بطریق اولی ضدرا از تقیض و واجب بالذات را از واجب بالغیر تمیز نمیدهند.

اینجده مردم هرچند هم فکرشان نارسا باشد معانی مقصوده را بخوبی میفهمند و در فهم مطالب و مقاصد بتحصیل دانش نیازمند نیستند آری فهم خواص و مزایا و لطایف و دقائق کلام مخصوص اهل دانش و بصیرت میباشد پس هر يك از دو صنف مردم و بلکه هر کس در هر مرتبه از فهم و خرد باشد بمیزان توانائی عقلی خویش از آیه مزبوره و نظایر آن استفاده میکند و بر قوه خرد و اندیشه او آیه شریفه می افزاید و فکر او را از حضیض مادیت و ضلالت باوج روحانیت سعادت ترقی میدهد.

در آیه ۹۱ سوره مومنین فرمود (ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من الة إذأ للذهب کل الة بما خلق ولعل بعضهم علی بعض سبحان الله عما یصفون) هرگز خدای فرزندی اتخاذ نکرده و خدائی با او شریک نبوده که اگر شریکی بود هر خدائی به آفریده خود روی کردی (و نظم و خدائی جهان از هم گسیختی) و بعضی از خدایان بر بعضی دیگر علو و برتری جستی (پس نظام دائمی بهمان دلیل است که) خدای از آنچه که مشرکان وصف میکنند پاک و منزه است

این آیه نیز مشعر بر دلیل تمایح است و چون ما بقدر کافی در اطراف آیه لوکان... بحث کردیم و با توجه بمباحث پیش شرح آیه فعلی نیز معلوم میشود از اینرو شرح این آیه را لازم ندانستیم فقط منظور از ذکر آن این بود که برسانیم استناد به اینگونه آیات برای یگانگی خدا علیه هر شاک و منکری غیر قابل اشکال بوده، آنان که تصور میفرمایند اینها دلیلهای نقلی است اشتباه فرموده اند زیرا این قبیل آیات دلیل عقلی مثبت مدعی را نیز بیان میفرماید و هر فرد منصفی را با مر مجال عقلی که عقیده متعدد آله و شرک منتهی بآن میشود ارشاد مینماید

(وجه تسمیه الة) اهل لغت الة بفتح همزه و لام و هاء الة بکسر همزه را بمعنی عبد عبادة میدانند و میگویند (الہ) بر وزن فعال بمعنی معقول است و چون خدای معبود همه میباشد از اینجهت خدا را الہ گویند و معنی حقیقی الہ همان معبود بحق بود که خداوند است لیکن مشرکین این لفظ را برای معبودات باطله و خدایان خود استعاره آورده اند و (الہ) بفتح همزه و کسر لام بمعنی تحجیر آمده و باین مناسبت است که بعضی میگویند خدا را از آنجهت الہ میگویند که عقول و افکار قاصر و ناتوان از ادراک ذات او است و نیز میگویند که چون در شدتهائی که چاره پذیر نیست هر فرد انسانی سرگردان و حیران میماند و ناچار بخدا توجه کرده رفع شدت خود را از او میخواهد بدین لحاظ خدا را الہ نامیده اند، اینها جهتهای مناسبتهائی است که گفته میشود.

ناتمام